



سلام دوباره! من، «عیسی محمدی» نویسنده این مقاله هستم. همان طوری که وعده داده بودم، در قسمت دوم این مقاله «تعریف موفقیت چیست؟» می‌خواهم با شما درباره «اهمیت یادگیری مداوم» صحبت کنم. اما...

بگذارید اول حقیقتی را به شما بگویم:

من هیچگاه دانشگاه نرفته‌ام. البته دوره‌های یک ساله روزنامه‌نگاری ارشاد را گذرانده‌ام، زیر نظر بزرگترین استادان روزنامه‌نگاری کشور که حالا، تنی چند از آنها مرحوم شده‌اند و خدا رحمتشان کند؛ مثل مرحوم حسین قندی و بهمن جلالی و... دوره‌های دیگری را هم جاهای دیگر گذراندم؛ اما هیچگاه دانشگاه نرفتم.

البته از شما چه پنهان، چند جایی هم برای این که کم نیاورم، به دروغ گفتم که ثبت‌نام کرده‌ام و نصفه و نیمه رها کرده‌ام! آدمی است دیگر؛ برای کم نیاوردن کارهای عجیب و غریبی می‌کند؛ آن هم در جامعه‌ای که اصلاً تعریف موفقیت در آن با داشتن مدرک دانشگاهی گره خورده و حالا، همه مردمش درست یا غلط، دارند دانشگاه می‌روند و از این بابت، کلی می‌توانند ضایع‌ات کنند.

اما از طرف دیگر، بسیار اهل مطالعه بودم. قبل از ورود به کار نوشتن و ویراستاری و روزنامه‌نگاری، بسیار مطالعه می‌کردم. در برهه‌ای که به طور ناگهانی وارد کار روزنامه‌نگاری شدم، از این کار چیزی نمی‌دانستم.

آنقدر در این کار، ابتدایی و افتضاح بودم که مثلاً، اخبار یک مجله دیگر را بر می‌داشتم و روی کاغذ می‌نوشتم و می‌خواستم به عنوان مطلب بدهم به یک روزنامه دیگر! اصلاً خیلی افتضاح بودم؛ جوری که وقتی مرحوم حسین قندی، اولین طنزهای مرا دید، پرسید: «قبلاً کجا می‌نوشتی؟» گفتم برای خودم. نه گذاشت و نه برداشت، گفتم که «از این به بعد هم برای خودت بنویس»؛ خدایش بیامرزد.

مدام با خودم فکر کردم که چه کار باید بکنم؛ این بود که بدون هیچ راهنمایی و مشاوره‌ای، شروع به مطالعه کتابهای آموزشی برای کشف رازهای دنیای روزنامه‌نگاری کردم؛ با کمک کتابنامه‌ی موجود در صفحات انتهایی این کتابها هم، سراغ کتابهای بعدی می‌رفتم.

آن اوایل که شروع به مطالعه و یادگیری کردم، مدام به جاهای مختلف می‌رفتم و تقاضای نوشتن و کار می‌دادم؛ اما شکست خورده، به در بسته می‌خوردم. به مدت سه یا چهار سال، روزی یک ساعت مطالعه آزاد در حوزه آموزش روزنامه‌نگاری داشتم؛ تا این که بعدها، به خوبی از عهده نوشتن برآمدم،

- نه تنها از عهده نوشتن برآمدم، که حتی می‌توانستم به دیگران هم یادش بدهم.
- نه تنها می‌توانستم به دیگران یادش بدهم، که حتی می‌توانستم کارهای دیگران را نقد و اصلاح کنم.
- نه تنها می‌توانستم کارهای دیگران را نقد و اصلاح کنم، که حتی می‌توانستم یک تیم چند نفره روزنامه‌نگاران را مدیریت کنم.

با وجود همین یادگیری سه یا چهار ساله بود که توانستم به جاهای مختلف بروم و کارهای رسانه‌ای بسیار خوبی گیر بیاورم؛ صداوسیما، بهترین هفته‌نامه‌های کشور، آموزش روزنامه‌نگاری و...

تا مدت‌ها، کارها خوب پیش می‌رفت؛ چون بسیار حریص مطالعه و یادگیری بودم. هر کتابی که تازه منتشر می‌شد را سریع می‌رفتم و تهیه می‌کردم و می‌خواندم و اجرا می‌کردم. بعد از مدت‌ها، کاملاً متوجه شدم که اطلاعات روزنامه‌نگارانه‌ای که دارم، نسبت به دیگر کسانی که با من شروع کرده‌اند، بسیار بالاتر است و همین، باعث شد تا برای آموزش و سخنرانی و نوشتن مقاله‌های آموزشی، دست به کار بشوم.

تا این که ازدواج کردم. در سن 30 سالگی. آن موقع، به خاطر دارم که 1,100,000 تومان پس‌انداز داشتم؛ در بهار سال 1388. نهصد هزار تومان هم قرض گرفتم برای برگزاری مراسم عقد. بعد از مراسم عقد، من یک جوان بدهکار بودم؛ با کار ثابتی که نداشتم و آینده‌ای نامعلوم.

حقیقتش را بخواهید، آدم سر به راهی نبودم و یک جا بند نمی‌شدم؛ تا به من می‌گفتند بالای چشمت مقدار معتناهی ابرو تشریف دارد، سریع محل کارم را عوض می‌کردم (در این باره بعدها بیشتر خواهم نوشت و خواهم گفت؛ که یکی از علل شکست من نیز همین بود)، به خاطر همین جای ثابتی کار نمی‌کردم. از هنگامی که عقد کرده‌ام تا به حال، هشت سال گذشته است؛ هفت سال و سه ماه. مطالعه پیگیر من فراموش شده است.

می‌خواهم راز بزرگی را به شما بگویم:

«پیشرفت من دست کم در کار روزنامه‌نگاری، درست از همان موقعی که مطالعه‌ی پیگیر من و یادگیری‌ام در این حوزه متوقف شد، قطع شد و من، صرفاً در جاهایی ثابت، برای پول کار می‌کردم؛ بدون این که به جاهای بزرگتر و بهتری برسم.»

امروز که بر می‌گردم و به گذشته نگاه می‌کنم، عمیقاً در می‌یابم که اگر با همان شدت پیش می‌آمدم، الآن دست کم در حوزه آموزش روزنامه‌نگاری و مدیریت رسانه، می‌توانستم به موفقیت‌های بسیار بزرگی دست یابم و دست کم، چند کتاب درست و حسابی در این حوزه بنویسم (مدیون من هستید اگر فکر کنید که ازدواج کردن باعث این عدم موفقیت شده است؛ بالآخره من باید به همسر من که خواننده این سایت هم هست نیز جواب پس بدهم یا نه؟ ولی انصافاً، به واسطه سر شلوغی که داشتم، مطالعه‌ام قطع شد، نه به واسطه ازدواج)

بگذارید یک نکته را به شما بگویم:

در آن موقع به یکی از نویسندگان معتبر کشور که در یکی از نشریات سردبیرم بود، پیشنهاد نگارش کتابی در حوزه روزنامه‌نگاری، با عنوان سوژه‌یابی را دادم. این کتاب را هیچ وقت شروع نکردم؛ نشان به آن نشان که سه چهار سال بعدتر، نویسنده‌ای دیگر کتابی با همین موضوع نوشت و کتابش نیز در محافل روزنامه‌نگاری، بازخورد خوبی داشت؛ چون تا پیش از آن کتابی با این موضوع منتشر نشده بود و سوژه‌یابی، بخشی از کتابهای دیگر محسوب می‌شود.

حالا، این حرف «جیم ران» را به خوبی درک می‌کنم که می‌گفت:

«اگر رشد خودت متوقف شود، رشد مالی و اجتماعی و کاری تو هم متوقف خواهد شد و غالباً انسانها بیشتر از میزان رشد شخصی‌شان، رشد مالی و کاری نخواهند داشت!»

من از سالها پیش به این طرف:

- دیگر کتاب عمیقی در حوزه روزنامه‌نگاری نخوانده‌ام
- تجربه عمیقی نداشته‌ام
- مقاله عمیقی مطالعه نکرده‌ام
- زبان جدیدی یاد نگرفته‌ام تا بروم و منابع اصلی را مطالعه کنم

- به دوره جدیدی نرفته‌ام
- به غیر از نرم‌افزار Word، نرم‌افزار به‌دردبخور دیگری یاد نگرفته‌ام که کارم را جلوتر بیندازد

در واقع من هیچ رشدی نکرده‌ام؛ پس هیچ موفقیتی هم نداشته‌ام. اگر شما این راه را شروع کرده‌اید، اشتباه مرا تکرار نکنید.

لطفاً همیشه و همیشه، حتی در اوقات بیماری نیز، مطالعه درباره‌ی حوزه‌ی کاری و کسب‌وکارتان را از دست ندهید. می‌دانید اگر روزی یک مقاله خوب بخوانید، در پایان سال شما نزدیک 365 مقاله خوب در حوزه کاریتان خواهید خواند؟

اصلاً هر روز یک مقاله از همین سایت بیمه‌مارکتینگ بخوانید. حالا اگر تعطیلات را هم حساب کنیم، می‌شود 300 مقاله خوب! من سالها پیش به این نتیجه رسیدم، ولی این کار را نکردم. حالا، متوجه می‌شوم که بخشی از علت شکستهای من، توقف همین جریان یادگیری‌ام بوده است. توقف جریانی که به نوعی، باعث توقف رشد من نیز شد. یادم رفته بود که به قول «جیم ران»، زندگی بهترین محصولات خودش را، آن بالا، بالای آن قفسه‌ها می‌گذارد و برای رسیدن به آنها، باید کتابها را زیر پایتان بگذارید تا قدتان بلندتر شود.

من با وجود همان سه چهار سال مطالعه‌ی پیگیری که داشتم (البته سالها در حوزه‌های دیگر هم مطالعه داشته‌ام؛ اما درباره روزنامه‌نگاری، همان سه چهار سال بوده است)، توانسته‌ام تا به حال در کار روزنامه‌نگاری، تجربه‌هایی داشته باشم؛ هرچند که به نظرم در آن حد و اندازه‌ای که باید باشند، نیستند.

هیچ کسی هم که رشته‌های ارتباطات و روزنامه‌نگاری را خوانده بود، نتوانسته به این معلومات و دانسته‌هایم ایرادی بگیرد، همیشه هم سرم بالا بوده است، اما از طرف دیگر، اگر این روند را ادامه می‌دادم و متوقف نمی‌شد، الان شاید:

- سردبیر یکی از روزنامه‌های کشور بودم
- یک رسانه مستقل و شخصی و موفق ایجاد کرده بودم
- کتابهای مختلفی نوشته بودم
- دوره‌های مختلفی در دانشگاهها و سازمانها و ارگانهای مختلف برگزار می‌کردم
- می‌توانستم یک مشاور رسانه‌ای برتر باشم
- ...

شما لطفاً اشتباه من را تکرار نکنید.

اشتباهی که نه تنها در حوزه روزنامه‌نگاری، که در تعریف موفقیت نیز تکرار شده است (می‌دانم که با این اعتراف، از این به بعد دیگر مقاله‌هایم را کمتر خواهید خواند) و در چند حوزه‌ی دیگر؛ افسوس که به قول یکی از خواننده‌ها در قسمت اول این سلسله مقالات، «جوانان نمی‌دانند و پیران، نمی‌توانند» اما اگر تازه این مسیر را شروع کرده‌اید، هیچوقت، هیچوقت، هیچوقت این اشتباه را تکرار نکنید؛ هیچ وقت...!

بیمه‌گر و توانگر باشید...

[لینک منبع مقاله](#)